

تربیت و جامعه

محمد رضا ضمیری



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در این مقاله، رابطه متقابل تعلیم و تربیت با جامعه مورد بررسی قرار گرفته است. در ابتدا، تربیت این گونه تعریف شده است: تربیت هنر مدیریت انسانی است که فرد را برای پذیرش یک سری صفات اخلاقی، دینی و عقلانی آماده می‌سازد. سپس، به اصول تعلیم و تربیت اشاره شده است. در ادامه، جامعه و ویژگی‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است. جامعه، به معنای وسیع آن شامل تمامی مناسبات اجتماعی میان آدمیان می‌شود.

رویکردهای نظری، رابطه جامعه با تربیت و طرح سه نظریه کارکن‌نگرایی، تضادنگرایی و کنش متقابل، انواع نهادهای اجتماعی یعنی خانواده، اقتصاد، سیاست و دین، و تأثیر متقابل هر یک، از دیگر مباحث این مقاله است. در نهایت، فرهنگ و محتوای نهادهای اجتماع و نسبت آن با تعلیم و تربیت بیان شده است.

این‌که تربیت فراگردی فردی است فکری خام و بی‌اساس است. حال که تربیت در جامعه صورت می‌گیرد، باید دید که جامعه چه تأثیراتی را بر فرایند تربیت می‌گذارد و متقابلاً، نظام تعلیم و تربیت چگونه جامعه را متحول می‌سازد.

در این مقاله، تلاش بر این است که علاوه بر بررسی رابطه متقابل تعلیم و تربیت و جامعه، البته با تأکید بر نهادهای اجتماعی، «فرهنگ» نیز به عنوان محتوا و مایه اصلی نهادهای اجتماعی، مورد بحث قرار گیرد. بیش از ورود به بحث، لازم است تعریف و توضیح مختصری پیرامون تربیت و جامعه ارائه شود.

یکی از اهداف مهم دین و بعثت انبیاء علیهم‌السلام تربیت و تزکیه انسان است. دین اسلام نیز در احکام عبادی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، تربیت انسان‌ها را وجه همت خویش قرار داده است. تربیت انسان در جامعه صورت می‌گیرد؛ زیرا انسان مدنی بالطبع است، او در جامعه با نهادهای خانواده، سیاست، اقتصاد، دین و تعلیم و تربیت سروکار دارد و هر یک از آن‌ها هنجارها و ارزش‌های ویژه‌ای را از فرد انتظار دارند و اینجاست که فرد باید بر اساس فکر و منطق و مقتضیات کنش متقابل تصمیم بگیرد. از این‌رو، تصور

تعریف تربیت

فلسوفان و جامعه‌شناسان و عالمان علوم تربیتی با گرایش‌های مختلف، اقدام به تعریف تربیت کرده‌اند به گونه‌ای که به ندرت می‌توان به تعریف واحدی دست یافت.

افلاطون تربیت را عبارت از رساندن جسم و روح به بالاترین پایه کمال و جمال می‌داند، به نظر اسپنسر تربیت مهیا کردن انسان است برای زندگی کامل. ژان آموس کمینوس می‌گوید: آموزش و پرورش هنری است که افراد را برای زندگانی آماده می‌کند و هدف این است که فرد دارای دانش، اخلاق و دین شود.^(۱)

دورکیم در این خصوص می‌گوید: تربیت عملی است که نسل‌های بزرگسال بر روی نسل‌هایی که هنوز برای زندگانی اجتماعی پخته نیستند انجام می‌دهند و هدف آن این است که در کودک شماری از حالات جسمانی و عقلانی و اخلاقی برانگیزد و پرورش دهد که جامعه‌سیاسی بر روی هم و نیز در محیط ویژه‌ای که فرد به نحو خاصی برای آن آماده می‌شود، اقتضا می‌کنند.^(۲)

از مجموع این تعاریف به دست می‌آید که تربیت یک نوع روش رساندن انسان از حالتی به حالت دیگر است و در واقع، تربیت یک هنر و مدیریت انسانی است که فرد را برای پذیرش یک سری صفات اخلاقی، دینی و عقلانی آماده می‌سازد. پس در تربیت، مزیی یک مهندس حرفه‌ای است که ساختمان روحی و روانی فرد را بر اساس نقشه از قبل طراحی شده به تدریج می‌سازد.

در مورد اصول تعلیم و تربیت، آراء و اندیشه‌های گوناگونی ابراز شده است که در اینجا فقط به ذکر برخی اصول مطرح شده بسنده می‌شود.

۱. اصل فعالیت به قید «آن»^(۳)؛ ۲. اصل کمال؛ ۳. اصل حریت؛ ۴. اصل سندیّت؛ ۵. اصل تفرّد؛ ۶. اصل اجتماع.^(۴)

تعریف جامعه

تاکنون تعریف واحدی از جامعه صورت نگرفته است، ولی به برخی تعاریف مهم اشاره می‌شود:

جامعه به وسیع‌ترین معنا به کل مناسبات اجتماعی میان آدمیان دلالت دارد. و هر انبوهه‌ای از آدمیان را از هر دو جنس و همه سنین که در یک گروه با دوام دارای نهادها و فرهنگ کم و بیش اختصاصی خود گرد هم آمده باشند، می‌توان جامعه نامید.^(۵)

برخی نیز برای تعریف جامعه شش قید و خصوصیت را لازم می‌دانند:

الف. اشخاصی که جامعه را تشکیل می‌دهند یک واحد جمعیتی به حساب می‌آیند.

ب. جامعه در یک فضای جغرافیایی مشترک وجود دارد.

ج. جامعه از گروه‌های عمده که کارکردهای متفاوتی دارند تشکیل شده است.

د. جامعه از لحاظ فرهنگی از گروه‌های متجانس تشکیل شده است. (زبان مشترکی دارند)
ه. جامعه باید به عنوان واحدی که یک پارچه عمل می‌کند شناخته شود.

و. جامعه باید به عنوان واحد اجتماعی متمایز از جامعه‌های دیگر شناخته شود.^(۶)

رویکردهای نظری به رابطه جامعه و تربیت

جامعه‌شناسان به منظور تعیین و شناخت جامعه، نظریه‌های گوناگونی را ابراز نموده‌اند؛ برخی جامعه را در سطح کلان و برخی دیگر آن را در سطح فرد مورد مطالعه قرار داده‌اند. هر یک از نظریه‌های مذکور، بینش کلی در این خصوص ارائه می‌دهد که در پرتو آن می‌توان تمامی نهادهای اجتماعی از جمله نهاد تعلیم و تربیت را تبیین و یا تفسیر نمود. در زیر به سه نظریه عمده اشاره می‌شود.

نظریه کارکردگرایی (Functionalism theory)

این دیدگاه جامعه را بسان یک موجود زنده می‌انگارد که دارای اجزاء مختلفی است و هر جزء دارای وظیفه و کارکرد معینی است. هر جزء دارای دو نوع ارتباط است: ۱. ارتباط جزء با جزء دیگر، ۲. ارتباط جزء با کل. در صورتی که هر جزء وظیفه و کارکرد خود را به خوبی انجام دهد، نظام اجتماعی سامان یافته و نظم اجتماعی برقرار می‌گیرد و بیش‌ترین فایده و سود نصیب جامعه می‌گردد. اما در صورت اختلال اجزا از انجام وظیفه، کل دچار بی‌نظمی و ناسازگاری می‌گردد. اسکیدمور (Skidmore) در مورد این نظریه می‌گوید: فونکسیونالیسم نمی‌خواهد که به منظور فهم حیات اجتماعی، آن را درهم شکند و به کوچک‌ترین اجزا تقلیل دهد، بلکه درصدد است ماهیت درهم تافته، زنده و متقابلاً سازگار یک نظام اجتماعی را در کلیتش بفهمد. این امر مستلزم آن است که ما در اجزا وحدتی را بازنشاسیم که بر اساس آن، اجزا و کل درهم تنیده شده و یک هویت به دست آورده باشند.^(۷)

طبق این دیدگاه نظام آموزش و پرورش یکی از اجزای مهم کل نظام و جامعه تلقی می‌شود که کارکردی اساسی را برای بقای نظام اجتماعی انجام می‌دهد. از جمله این کارکردها انتقال فرهنگ، جامعه‌پذیری، انسجام اجتماعی و ... می‌باشد.

جامعه‌شناسانی که به شیوه کارکردی، آموزش و پرورش را مطالعه می‌کنند غالباً آن را به عنوان نهاد اجتماعی و از لحاظ ساختار و کارکردهای سازمانی، نقش‌ها و فعالیت‌های سازمانی و تحقق اهداف و مقاصد آن، مدنظر قرار می‌دهند.^(۸)

نظریه تضاد یا ستیز

این نظریه که با نوشته‌های کارل مارکس شهرت یافته است، مدعی است جامعه از دو طبقه اجتماعی تشکیل شده است، طبقه دارا و طبقه ندادار. این دو طبقه پیوسته با یکدیگر در حال تضاد و ستیز می‌باشند. طبقه دارا برای حفظ وضع موجود تلاش می‌کند؛ زیرا منافعی در آن است و طبقه ندادار برای برهم زدن این وضع و رسیدن به دارایی و امکانات زندگی. از نظر مارکس ریشه این درگیری‌ها به اقتصاد برمی‌گردد؛ زیرا اقتصاد زیربناست و سایر نهادهای اجتماعی از جمله دین، آموزش و پرورش و سیاست روبنا هستند و در صورت

تغییر اقتصاد، تمام نهادهای دیگر نیز تغییر می‌یابد. به طور فشرده می‌توان خطوط برجسته فکری مارکس را چنین بیان کرد:

۱. حرکت تاریخ با تحلیل شالوده جوامع، نیروهای تولیدی و روابط دنبال می‌شود و نه به کمک طرز فکر آدمیان.

۲. در هر جامعه‌ای دو چیز را می‌توان تشخیص داد: (۱) بنیان اقتصادی یا زیربنا (Infrastructure) و (۲) روبنا (Superstructure).

زیربنا اساساً از نیروها و روابط تولیدی تشکیل شده و حال آن‌که نهادهای حقوقی و سیاسی و هم‌چنین طرز فکرها، ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌ها، همه جزو روبنا هستند.

۳. محرک حرکت تاریخی همانا تناقض است که در لحظه معینی از شدن تاریخی، میان نیروها و روابط تولیدی پیدا می‌شود.

۴. در مراحل تناقض نیروهای تولیدی یا روابط تولیدی، یک طبقه به روابط تولیدی قدیم، که اکنون تبدیل به مانعی در سر راه توسعه نیروهای تولید می‌شوند، می‌چسبد و در عوض، طبقه‌ای دیگر مترقی است و نمودار روابط تولیدی تازه‌ای است.

۵. نتیجه این دیالکتیک نیروها و روابط تولیدی، «نظریه انقلابات» است.

۶. مارکس واقعیت اجتماعی را در برابر آگاهی قرار می‌دهد. او اظهار می‌کند: آگاهی آدمیان نیست که تعیین‌کننده واقعیت است، به عکس، واقعیت اجتماعی است که آگاهی آنان را تعیین می‌کند.

۷. مارکس در آخرین نکته، مراحل تاریخ بشری را براساس نظام‌های اقتصادی شرح می‌دهد. (۹)

مطابق این دیدگاه تعلیم و تربیت، آموزه‌ها و شیوه‌هایی است

که طبقه دارا و سرمایه‌دار برای حفظ حاکمیت خویش آن‌ها را به جامعه القا می‌نماید. کودکان و نوجوانان طبقه کارگر با آموزه‌هایی آشنا می‌شوند که آن‌ها را پیوسته به صبر و تحمل مشکلات و سرنوشت محتوم و قطعی خود، فرا می‌خواند.

گروه سلطه‌گر از راه تبلیغ، تلقین و جعل اسطوره‌های اجتماعی می‌کوشد که اقتدار خویش را مشروعیت بخشد. گروه مسلط با تحمیل جهان‌بینی، ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات خود بر گروه تحت سلطه، آن‌ها را با اجبار به همکاری وادار می‌سازد. (۱۰)

این شکل رابطه گروه‌دارا و ندادار، حالت استثماری در پی دارد و خوی و روحیه استبدادی را میان مردم رواج می‌دهد به گونه‌ای که فرد بی‌آن‌که خود بدانند، با زن و فرزندانش نیز با همان روحیه استبدادی رفتار می‌کند. از لحاظ جامعه‌شناختی، این عادت اجتماعی تا مدت‌ها پس از تغییر نوع حکومت‌ها و برچیده شدن ستیز اجتماعی نیز وجود دارد. طراحان نظام آموزش و پرورش باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی نمایند تا این روحیه استثماری از میان مردم برچیده شود و روحیه مشورتی و جمع‌گرایی و نفی استبداد در قالب درس‌های آموزنده به جوانان و نوجوانان القا گردد.

نظریه کنش متقابل (Interaction theory)

این نظریه موضوع بحث خود را به رابطه متقابل میان افراد اختصاص می‌دهد و معتقد است که جامعه از کنش‌های متقابل میان افراد انسانی تشکیل می‌گردد و انسان‌ها برای کسب منافع و فواید با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. جورج ریتزر در مورد اصول بنیادی این نظریه می‌گوید: برخی از نظریه پردازان کنش متقابل نمادی (پلومر، مانیس، میلترس و ژر) کوشیده‌اند تا اصول بنیادی این نظریه را برشمارند. این اصول عبارتند از:

۱. انسان‌ها برخلاف جانوران پست‌تر، استعداد تفکر دارند.

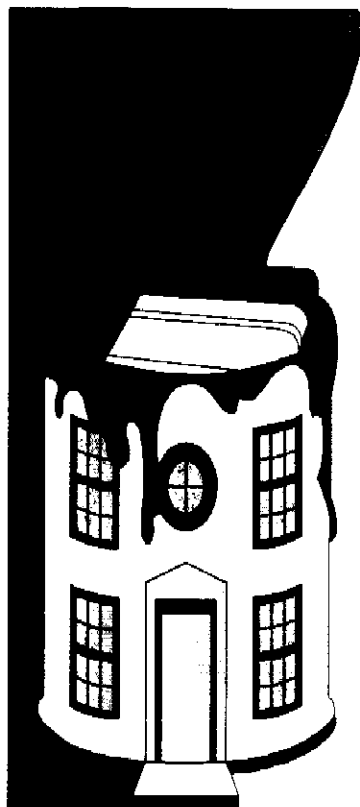
۲. استعداد تفکر با کنش متقابل اجتماعی شکل می‌گیرد.

۳. در کنش متقابل اجتماعی، انسان‌ها معانی و نمادهایی را یاد می‌گیرند که به آن‌ها اجازه می‌دهند تا استعداد متمایز انسانی‌شان را برای تفکر به کار اندازند.

۴. معانی و نمادها، انسان‌ها را قادر می‌سازد که کنش متقابل و متمایز انسانی را انجام دهند.

۵. انسان‌ها می‌توانند معانی و نمادهایی را که در کنش‌ها و کنش‌های متقابل‌شان به کار می‌برند، بر پایه تفسیری که از موقعیت می‌کنند، تعدیل یا تغییر دهند.

۶. انسان‌ها تا اندازه‌ای برای آن می‌توانند معانی و نمادها را تعدیل و تغییر دهند که توانایی کنش متقابل یا خودشان را دارند؛ زیرا این توانایی به آن‌ها اجازه می‌دهد که راه‌های امکان‌پذیر کنش را بیازمایند، مزایا و عدم مزایای نسبی آن‌ها را سبک و



عمر آلمان‌های یک نهاد را معمولاً بخش عظیمی از اعضای جامعه، چه در حال حاضر در آن مشارکت داشته باشند یا نداشته باشند، تشکیل می‌دهند. (۱۵)

نهاد خانواده

خانواده یکی از نهادهای مهم اجتماعی است که با سایر نهادهای دیگر اجتماعی ارتباط متقابل دارد. بر این اساس، برای درک بهتر نهاد خانواده و کارکردهای اجتماعی آن ضروری می‌نماید.

خانواده و انواع آن

خانواده کوچک‌ترین و ابتدایی‌ترین نهاد اجتماعی است که در طول تاریخ شکل‌های گوناگونی به خود گرفته است. در یک دسته‌بندی، دو نوع خانواده از یکدیگر تفکیک می‌شوند: ۱. خانواده هسته‌ای ۲. خانواده گسترده. آنتونی گیدنز در توضیح خانواده هسته‌ای می‌گوید: نوعی از خانواده که شامل دو بزرگسال است که باهم در خانواده‌ای با فرزندان خود یا کودکانی که به فرزند پذیرفته‌اند زندگی می‌کنند. (۱۶) امروزه بیش‌ترین شکل موجود خانواده، از نوع خانواده هسته‌ای است و شاید این وضعیت تا حدودی برخاسته از وضعیت پیشرفت صنعتی جوامع نوین باشد.

از نظر گیدنز خانواده گسترده را می‌توان مرکب از سه نسل یا بیش‌تر دانست که یا در یک مسکن و یا در نزدیکی یکدیگر زندگی می‌کنند. این خانواده ممکن است شامل پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، برادران و همسرانشان، خواهران و شوهرانشان، عمه‌ها و عموها و دایی‌ها و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها باشد. (۱۷)

گاهی خانواده از لحاظ وحدت یا تعدد همسر به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱. تک همسری ۲. چند همسری.

بروس کوئن در این زمینه می‌نویسد: تک همسری عبارت است از ازدواج یک زن یا یک مرد و این شایع‌ترین صورت زناشویی است. چند همسری، ازدواج یک شخص اعم از زن یا مرد با بیش از یک همسر است.

چند شوهری نوعی چند همسری است که ازدواج یک زن با بیش از یک مرد را مشخص می‌کند، ولی چند زنی یکی از

سنگین کنند و سپس یک راه را برگزینند.

۷. الگوهای درهم تنیده کنش و کنش متقابل، گروه‌ها و جامعه‌ها را می‌سازد. (۱۱)

دو نظریه مهم تعامل‌گرا که در قلمرو جامعه‌شناسی آموزش و پرورش سودمندند عبارتند از: نظریه برچسب زدن و نظریه مبادله. اگر به کودکی به طور مکرر گفته شود که کودن است و پیشرفتی نخواهد کرد، او ممکن است این برچسب را به عنوان وجهی از خودانگاری خویش پذیرفته و همان‌گونه که برچسب القا می‌کند رفتار نماید. شواهدی حاکی از آن است که دانش‌آموزان بسته به انتظارات معلم، خوب یا بد رفتار می‌کنند. (۱۲)

نظریه مبادله بر این فرض استوار است که کنش‌های متقابل ما، متضمن هزینه‌ها و پاداش‌هاست. کنش‌های متقابل، افراد گروه‌ها را به الزامات و تعهداتی مقید می‌سازد؛ مثلاً وقتی دانش‌آموز مطالبی یاد می‌گیرد و این یادگیری نوعی پاداش به معلم است، لذا این رفتار احتمالاً ادامه می‌یابد. استفاده از این نوع نظریه‌های تعامل‌گرا، فهم پویایی‌های محیط آموزشی را تسهیل می‌کند. (۱۳)

نهادهای اجتماعی

هر جامعه‌ای از نهادهایی تشکیل شده است و مقصود از نهاد نظامی نسبتاً پایدار و سازمان یافته‌ای از الگوهای اجتماعی است که برخی رفتارهای نظارت شده و یکسان را با هدف برآوردن نیازهای اساسی جامعه در برمی‌گیرد. به طور معمول، پنج نهاد بنیادی را در همه جامعه‌ها می‌توان باز شناخت که عبارتند از: نهادهای خانوادگی، تعلیم و تربیت، دین، اقتصاد و سیاست. (۱۴)

خصوصیات و ویژگی‌های کلی نهاد اجتماعی: بروس

کوئن، شش ویژگی اساسی را برای نهاد اجتماعی برشمرده است:

- ۱- اولین هدف هر نهاد ارضای نیازهای اجتماعی معینی است.
- ۲- نهادها متضمن ارزش‌های نهایی است که اعضا در آن مشارکت دارند.
- ۳- نهادها به طور نسبی پایدارند تا حدی که الگوهای ثابت در درون نهادها به صورت بخشی از سنت فرهنگ مرسوم جامعه است.
- ۴- بنیان‌های اجتماعی نهادها آن‌چنان عام و گسترده است که

فعالیت‌های آن، جایگاه عمده‌ای را در پهنه جامعه به خود اختصاص می‌دهد، به طوری که هر تغییر چشمگیر در نهاد احتمالاً، موجب تغییر در دیگر نهادها می‌شود.

۵- هر چند همه نهادهای جامعه به هم وابسته‌اند، اما هر یک از نهادها به تنهایی بر مبنای شبکه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری مورد انتظار، در حد بسیار بالایی ساخت و سازمان یافته‌اند.

صورت‌های چند همسری است که ازدواج یک مرد با بیش از یک زن را مشخص می‌کند. (۱۸)

در جوامع غربی به صورت رسمی معمولاً خانواده تک همسری شیوع دارد، در حالی که در برخی جوامع مشرق زمین چند همسری نیز معمول بوده است. مرداک (Murdock) با مطالعه تطبیقی ۶۵ جامعه، دریافت که چند همسری در بیش از ۸۰ درصد آن‌ها مجاز شمرده می‌شده است. (۱۹)

خانواده در تقسیم‌بندی سومی از نقطه نظر مکان اقامت اعضای آن، به «پدر مکانی» یا «مادر مکانی» تقسیم می‌گردد. در صورتی که خانواده جدید در نزدیکی یا درون خانواده داماد سکنا گزینند، خانواده را پدر مکانی و چنانچه آن خانواده در نزدیکی یا در درون خانواده عروس تشکیل شود، به آن خانواده مادر مکانی می‌گویند. اقتدار و تأثیری که هر یک از پدر یا مادر بر روی تصمیمات اساسی خانواده دارد، خانواده را به دو شکل «پدرسالار» و «مادرسالار» تفکیک نموده است. در چنین جوامعی، قواعد و هنجارهای پدر یا مادر بر رفتار سایر اعضای خانواده تأثیر اصلی را می‌گذارد و رفتار آنان است که معیار سنجش و مطلوب یا نامطلوب بودن رفتارهای خانوادگی خواهد بود.

کارکردهای خانواده

نهاد خانواده در درون یک نظام اجتماعی بزرگ‌تر جای دارد و برای آن کارکردها و وظایف متعددی متصور است. اساساً اهمیت و جایگاهی که این نهاد دارد، عمده به دلیل همان کارکردها و نقش‌های مؤثری است که برای رشد و بقای نظام اجتماعی ایفا می‌نماید. گفتنی است که این کارکردها و نقش‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. در زیر به مهم‌ترین کارکردهای خانواده اشاره می‌شود.

تأمین نیازهای جنسی و تولیدمثل: انسان از لحاظ زیستی نیازهایی دارد که برآوردن آن‌ها به حیات و بقای او کمک خواهد کرد. یکی از آن‌ها نیازهای جنسی است؛ در سایه ارضای شهوات درونی است که آرامش روحی انسان تضمین می‌گردد و بهتر می‌تواند وظایف و نقش‌های اجتماعی خود را انجام دهد. از سوی دیگر، استمرار نسل بشر مستلزم تولید مثل است که این نیاز نیز در جوامع بشری معمولاً در خانواده میسر می‌گردد. دو نیاز فوق در جوامع انسانی به شکل و صورتی یکسان تحقق نمی‌یابد، بلکه از هنجارها و ارزش‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد.

برآوردن نیازهای اقتصادی: خانواده، نیازهای اقتصادی و معیشتی اعضای خود را تأمین می‌نماید. فرزندان معمولاً تا سنین جوانی از لحاظ معیشتی به کانون خانواده وابسته‌اند. به طور غالب، مسؤلیت تأمین مسائل معیشتی بر عهده پدر می‌باشد، هر چند در پاره‌ای موارد زنان نیز در این امر مشارکت دارند. گاهی در برخی

خانواده‌هایی که پدرشان را از دست داده‌اند و یا با وجود پدر، تعداد فرزندان زیاد است، برخی فرزندان نیز به کار اشتغال پیدا می‌کنند. در گذشته، بسیاری از تولیدات دستی و محصولات کشاورزی و بافندگی در محیط خانه انجام می‌گرفت. ولی امروزه کارکرد تولیدی خانواده، خصوصاً در جوامع شهری، به حداقل رسیده است.

مراقبت و نگاه‌داری از کودکان و سالمندان: کودکان از نظر زیستی و تربیت روحی و جسمی احتیاج به مراقبت خانواده دارند. کودک در دامن پُر مهر مادر پرورش می‌یابد و با محبت‌ها و حمایت‌های پدر مسیر زندگی آینده خویش را می‌یابد. از سوی دیگر، خانواده محل نگاه‌داری و مراقبت از سالمندان، اعم از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، می‌باشد و معمولاً فرزندان خود را موظف می‌دانند از والدین پیر و کهن سال خویش مراقبت نمایند و مشکلات و عوارض جسمی و روحی آن‌ها را برطرف نمایند.

اجتماعی کردن فرزندان (Socialization): دوران کودکی انسان بیش از سایر موجودات به طول می‌انجامد. خانواده و اعضای آن برای مدت طولانی، گروه مرجع فرزندان در ارزش‌ها و آداب و الگوهای زندگی و نوع رابطه با همسالان است. فرزند در خانواده یا هنجارها و شیوه‌های زندگی آشنا می‌گردد و خود را برای زندگی در محیط‌های اجتماعی بزرگ‌تر آماده می‌سازد. ارزش‌ها و آدابی که میراث گذشتگان است توسط سخنان و رفتارهای اعضای خانواده به فرزند منتقل می‌شود.

«اجتماعی شدن به معنای هم‌سازی و هم‌نوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است. به بیان دیگر، اجتماعی شدن فراگردی است که به واسطه آن هر فرد دانش و مهارت‌های اجتماعی لازم برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی را کسب می‌کند.» (۲۰)

گرایش به اخلاق و مذهب: یکی از ابعاد مهم اجتماعی کردن، گرایش دادن به اخلاق و ارزش‌های مذهبی است. در هر دوره تاریخی خانواده‌ها کوشیده‌اند که قواعد و مقررات اخلاقی مورد قبول جامعه را به فرزندان خود منتقل کنند. هر کودکی دین و مذهب و باورهای بنیادین خود را نخستین بار در دامن خانواده فرامی‌گیرد و آن جاست که با اصول و فروع و پایدونبایدی‌های آن آشنا می‌گردد. (۲۱)

در عصر حاضر کارکردهایی که برای خانواده بیان شده تا حدودی تغییر پیدا کرده است، خانواده‌ای که در جوامع سنتی واحدی تولید کننده بود، به واحدی تنها مصرف‌کننده تبدیل شده است و با پیشرفت نهادهای مدنی در جامعه نوین و ضرورت تقسیم کار، کارکرد اجتماعی شدن - هنگامی که کودک به سن شش سالگی می‌رسد - از خانواده گرفته شده و به مدرسه واگذار گردیده است. تأسیس خانه سالمندان و سپردن افراد پیر و کهن سال، کارکرد نگاه‌داری سالمندان در خانه را تغییر داده است.

خانواده و تعلیم و تربیت

جورج مید و تالکوت پارسونز، این عقیده را که کودک شخصیت مادر زاد دارد، مردود می‌دانند. به نظر مید نوزاد از خودش به منزله فردی مستقل از دیگران هیچ مفهومی ندارد، او هنوز «خود» یا «من» نشده؛ زیرا برای آن که به مفهوم عمیق کلمه «من» بی‌برد، کنش متقابل اجتماعی لازم است. (۲۲)

کودک در سنین خردسالی خود را در مقام سایر اعضای خانواده گذاشته و بی‌وسه تلاش می‌کند نقش‌های آن‌ها را بازی کند، بی آن‌که دقیقاً بداند هدف از این اعمال و رفتار کدام است.

فرزند در محیط خانواده با مجموعه‌ای از عقاید، ارزش‌ها، سلیقه‌ها، آرمان‌ها و هنجارهای پدر و مادر آشنا می‌شود و در اثر تکرار آن‌ها در خانواده، آن‌ها را درونی می‌سازد. البته فرزندان اغلب الگوهای رفتاری والدین را به دلیل این‌که ظهور و بروز بیش‌تری از عقاید و جهان‌بینی و نوع نگرش‌ها دارد مورد توجه قرار می‌دهند. پدر و مادر اولین و نزدیک‌ترین الگوهای تربیتی عینی فرزندان خویش می‌باشند. فقدان هماهنگی میان آنان در ارائه الگوی یگانه تربیتی می‌تواند موجب بروز تضادها و تنش‌های تربیتی گردد و در نتیجه فرزند در انتخاب یکی از دو الگوی ارائه شده دچار تعارض و سردرگمی می‌شود.

دومین نوع تضاد الگوی تربیتی را می‌توان در اثر فقدان هماهنگی میان الگوهای ارائه شده از محیط خانواده و الگوهای ترویج شده از سوی نهاد مدرسه، مشاهده نمود.

سومین تضاد آن‌که گاه والدین می‌خواهند شیوه‌ها و روش‌هایی را که به نسل‌ها و مقتضیات زمان دیگری تعلق دارد به اجبار به فرزندان خویش تحمیل نمایند، در حالی که فرزندان به دلیل تغییر شرایط و موقعیت اجتماعی به دنبال خواست‌ها و مطالبات دیگر می‌باشند. کینگسلی دیویس به این نکته مهم اشاره کرده که والدین در تلاش برای اجتماعی کردن کودک سعی دارند محتوای کهن فرهنگی را به او بیاموزند و فراموش می‌کنند که از دوران کودکی آنان تاکنون زندگی عمیقاً دگرگون شده است... والدین در تلاش برای اجتماعی کردن کودک با شیوه‌ها و نهادهای مشخص جامعه ظاهراً فراموش می‌کنند که آنچه برای خودشان نهادی شده است برای جوانان بسیار انتقاد برانگیز یا بیزارکننده است. (۲۳) برای گشودن چنین گره‌ای می‌بایست والدین ارزش‌ها و نگرش‌ها و اعتقادات اصیل را با روش‌های جدید و نوین توأم نموده تا بتوانند نسل جدید را با آموزه‌های گذشته آشنا نمایند.

در مکتب خانواده به سادگی می‌توان مفاهیم و مناسک دینی را به فرزندان آموزش داد به گونه‌ای که هنجارهای دینی برای آنان درونی گردد. والدین از همان آغاز رشد کودک، با ارائه الگوی رفتاری مناسب و جذاب به بهترین وجه می‌توانند هنجارهای دینی همانند نماز و عفاف و نیز صداقت، نظم، پشتکاری و... را به فرزندان



خویش آموزش دهند؛ زیرا شعایر و مناسک نقش بسزایی در تربیت دینی دارند. *ایور موریش* می‌گوید: از طریق اجرای شعایر است که افراد در خانواده، در قبیله، در گروه و نژاد یا در کشور خود صاحب هویت می‌شوند. (۲۴) وقتی که والدین مجالس عزاداری سید و سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام را با آداب و رسوم ویژه برگزار می‌نمایند، فرزندان و اعضای خانواده با عمق وجدان خویش معانی و مفاهیم شعایر و مناسک را درونی می‌سازند. با انجام چنین کاری است که فرزند هویت دینی و مذهبی را که در طی سال‌هایتمادی در سنت‌های اجتماعی تنیده شده، توسط والدین به ارث می‌برد تا خود او روزی محمل جریان برپایی مناسک و شعایر مذهبی باشد و آن را با همان ویژگی‌ها به نسل‌های بعدی تحویل دهد.

نهاد اقتصاد

اقتصاد یکی از بخش‌های مهم جامعه است، که در مورد آن تعاریف متعددی ذکر شده است. ژان باتیست سه (Jean Baptiste Say) علم اقتصاد را علم قوانین حاکم بر ثروت و نشان‌دهنده‌ی طرق تولید و توزیع و مصرف ثروت دانسته است. پل ساموئلسن (Paul A. Samuelson) می‌گوید: اقتصاد عبارت از بررسی روش‌هایی است که بشر با وسیله یا بدون وسیله پول برای به کار بردن منافع کمیاب تولید، به منظور تولید کالا و خدمات در طی زمان و نیز برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروه‌ها در جامعه به منظور مصرف در حال و آینده انتخاب می‌کند. (۲۵)

اقتصاد و تعلیم و تربیت

امروزه آموزش و پرورش نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در رشد و توسعه اقتصادی دارد، همان‌گونه که رفاه اقتصادی جامعه و توزیع عادلانه ثروت و کالا، در رشد کمی و کیفی آموزش و پرورش نیز تأثیر بسزایی داشته است. به نظر *آدام اسمیت* آموزش و پرورش علاوه بر آن‌که اهمیت اجتماعی دارد، در پیشرفت اقتصادی نیز مؤثر است. به عقیده وی برای پیشرفت اقتصاد لازم است یک حکومت خوب وجود داشته باشد و برای آن‌که حکومت خوب باشد به افراد آموخته نیازمند است. (۲۶) بر این اساس، برای رشد و توسعه اقتصادی کشور پیش از هر کار دیگر به تربیت نیروی انسانی خلاق، تحصیل‌کرده و متعهد نیازمند است. رشد و تربیت محققان در علوم مختلف می‌تواند راه را برای رشد و سرعت توسعه اقتصادی باز کرده و موانعی را که در سر راه این هدف وجود دارد برطرف نماید. در عرصه اقتصادی باید مردم را به گونه‌ای تربیت نمود تا هر چه کم‌تر مصرف و هر چه بیش‌تر سرمایه‌گذاری نمایند. از طریق شیوه‌های تربیتی صحیح و معقول است که می‌توان

فرهنگ کار و تلاش و بالا بردن کیفیت کار را در جامعه عملی نمود. دانشمندان علوم تربیتی می‌بایست برای ترویج فرهنگ کار و تلاش، شیوه‌ها و طرح‌های عملی را پیشنهاد نمایند تا در آینده بتوان به چشم‌انداز «تمدن اسلامی نوین» امیدوار بود.

آرتولوئیسی مؤلف کتاب معروف «نظریه‌های رشد اقتصادی» که نظریاتش درباره اقتصاد و تعلیم و تربیت از اهمیت بسیاری برخوردار است، معتقد است از نظر رشد اقتصادی دو نوع تعلیم و تربیت را بایستی از هم متمایز نمود: (الف) تربیت از نوع سرمایه‌گذاری (ب) تربیت به عنوان کالای مصرفی. بدیهی است که از نظر رشد اقتصادی اولویت با نوع اول تعلیم و تربیت است. (۲۷)

از سوی دیگر، تأثیر مسائل اقتصادی در تعلیم و تربیت قابل ملاحظه است؛ خانواده‌هایی که از نظر درآمد در حد متوسط به بالا باشند معمولاً زمینه بهتری برای رشد علمی و فکری فرزندان خود مهیا می‌کنند و در نقطه مقابل، فقر اقتصادی هر چند به طور نسبی می‌تواند موجب دل‌زدگی و واژدگی از آموزش و تعلیم گردد.

در خانواده‌هایی که پدر و مادر هر دو برای تهیه لوازم زندگی به کار بیرون از منزل مشغول هستند، با روحیه‌ای خسته و ناتوان به خانه برمی‌گردند، طبیعی است که در تربیت فرزندان خود دچار چالش‌های فراوانی خواهند شد.

نهاد سیاست

بی‌تردید در هر جامعه‌ای نهاد سیاسی وجود دارد تا آن را اداره نموده و نظم جامعه را تضمین نماید. در یک تعریف کلی، نهاد سیاست (حکومت) به فعالیت یا فرایند حکم راندن یعنی اعمال نظارت بر دیگران و واداشتن دیگران به رفتار و عمل به شیوه‌های معین و مقتضی اشاره دارد. (۲۸)

حکومت‌ها در طول تاریخ دارای اشکال و صور متفاوتی بوده‌اند، ولی بیش‌تر حکومت‌ها در سه دسته کلی جای می‌گیرند: الف) حکومت سلطنتی، که تنها یک شخص بر مردم حکم‌روایی می‌کند و تمام تصمیمات مهم به یک شخص ختم می‌گردد.

ب) حکومت الیگارش، که گروه کوچکی از افراد دارای نفوذ بر مردم حکومت می‌کنند.

ج) حکومت مردم‌سالار، که مردم نمایندگانی را برای اداره جامعه انتخاب می‌نمایند.

حکومت دارای کارکردهایی است که به چهار مورد مهم آن اشاره می‌گردد:

۱. حراست و دفاع از جامعه در برابر تهاجم خارجی؛
۲. تأمین کالاهای اساسی و خدمات برای اعضای جامعه؛
۳. حفظ نظم در جامعه؛
۴. مجازات افرادی که در جامعه مهم‌ترین هنجارها را نقض می‌کنند. (۲۹)

نقش حکومت در تربیت

در زمینه نقش دولت در فرایند تربیت، دو نظریه کلی مطرح است: برخی بر این باورند که چون کودک به پدر و مادر تعلق دارد، آنان حق دارند به هر صورتی که خود می‌خواهند او را تربیت نمایند، از این رو، تربیت امری خصوصی و خانوادگی تلقی می‌گردد. روشن است که در این دیدگاه نقش دولت بسیار تقلیل داده شده است. (۳۰)

دیدگاه دیگر آن است که اساساً تربیت امری اجتماعی است و دولت نمی‌تواند نسبت به آن برنامه‌ریزی و نظارت نداشته باشد؛ چرا که اگر دولت در کیفیت تربیت فرد دخالتی نداشته باشد نمی‌توان از او انتظار داشت تا قانونمند و هنجارمند در جامعه رفتار نماید و به قوانین و مقررات اجتماعی با علاقه‌تین در دهد. دورکیم (Durkheim) در این خصوص می‌گوید: وقتی تربیت وظیفه‌ای اساساً اجتماعی باشد دولت نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد، به عکس باید هر آنچه مربوط به تربیت است تا حدی تابع عمل دولت باشد. (۳۱)

دورکیم معتقد است که دولت می‌بایست اصول بنیادی را برای تربیت استخراج نماید و آموزشگاه‌ها را به تعلیم آن‌ها وادار سازد و در این زمینه هر چه عاقلانه‌تر و به دور از پرخاشگری و خشونت عمل کند بهتر است. این اصول عبارتند از: احترام به عقل، علم، افکار و احساساتی که پایه اخلاق مردم سالار را تشکیل می‌دهند. (۳۲)

از این رو، دولت می‌بایست بر طبق نیازهای جامعه و بر اساس ارزش‌ها و فرهنگ مردم اقدام به یک سیاست‌گذاری کلان در امر آموزش و تربیت نماید و برای اجرای این مهم از کارشناسان و فرهیختگان دعوت به همکاری نماید تا ضمن ترسیم اهداف واقعی، وسایل رسیدن به آن‌ها را تشریح و تبیین نمایند.

مردم تأثیر بسیار شگرفی از روحيات و نگرش‌های حاکمان خود می‌پذیرند. در این زمینه ملای رومی چنین آورده است:
خوی شاهان در رعیت جا کند

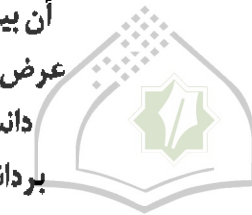
چون اخضر خاک را اخضر کند
شتر چون حوضی دان چشم چون لوله‌ها
آب از لوله رود در کوله‌ها
چون که آب جمله از حوضی است پاک
هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک
ور در آن حوض آب شور است و پلید
هر یکی لوله همان آرد پدید (۳۳)

وظایف حکومت در تعلیم و تربیت

الف. حکومت می‌بایست با فراهم آوردن فضای آموزشی مناسب، همگان را برای تعلیم و تربیت تشویق نماید.
ب. از سوی دیگر، تهیه متون آموزشی متناسب با نیازهای زمان که بتواند با روش‌های نوین، جوانان و نوجوانان را علاوه بر آشنایی با آخرین دستاوردهای علمی جهان، روحیات اخلاقی و مذهبی را در آنان پرورش دهد، از وظایف حکومت‌هاست.
ج. نهاد سیاسی باید به روش‌های سریع انتقال علوم و معارف عنایت کافی داشته باشد. امروزه استفاده از رایانه‌ها و آموزش‌های سمعی و بصری در این زمینه تأثیر فراوانی در یادگیری دارد.
د. برنامه‌ریزی آموزشی در هر کشوری باید متناسب با فرهنگ و میراث اجتماعی آن مرز و بوم انجام گیرد. بر این اساس، در کشوری که دین در تمام ابعاد جامعه تأثیرگذار است، نباید علوم و دانش‌هایی که با جهت‌گیری‌های سکولار نوشته و تدوین شده آموزش داده شود؛ چرا که این شیوه آموزشی با فرهنگ رایج مردم در



آن بینشی جامعه‌شناختی که دین را نهادی در عرض دیگر نهادها می‌داند یا از مخلوق جامعه دانستن دین، سرچشمه گرفته است، معلول برداشت نادرستی است که از دین داشته‌اند.



مغز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تضاد و ناسازگاری است.

ه. حکومت می‌بایست، معلمان و مربیان جامعه را از نظر وضعیت معیشتی در سطح مناسبی قرار دهد تا آنان با فراغت خاطر وظیفه مهم تعلیم و تربیت را با کیفیت مناسب انجام دهند.

دین

جامعه‌شناسان، دین را یکی از نهادهای اجتماعی تلقی کرده‌اند، نهادی که ساخته دست بشر است و بر اساس نیازهای آنان شکل گرفته است. منشأ این طرز تلقی، مطالعه ادیان و آیین‌های بشری و غیر الهی است. اما بر اساس برداشت صحیح، دین را نمی‌توان نهادی در عرض سایر نهادهای اجتماعی تلقی کرد، بلکه دین برنامه زندگی است که مسیر سایر نهادهای اجتماعی را تعیین می‌کند.

«در این بینش دین کلیه جوانب زندگی انسان، چه فردی و چه اجتماعی را در برمی‌گیرد و به کلیه نهادها شکل می‌دهد، آن بینشی جامعه‌شناختی که دین را نهادی در عرض دیگر نهادها می‌داند یا از مخلوق جامعه دانستن دین، سرچشمه گرفته است، معلول برداشت نادرستی است که از دین داشته‌اند.» (۳۴)

برای دین تعاریف متعددی شده است؛ یکی از اندیشمندان

مسلمان می‌نویسد: دین واژه‌ای است عربی که در لغت به معنای اطاعت، جزاء و ... آمده و اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید می‌باشد. (۳۵)

ویلیام جیمز در این باره می‌گوید: دین عبارت است از احساسات، اعمال و تجربیاتی که افراد در تنهایی و در پیشگاه الوهیت دارند. (۳۶)

به طور کلی تعاریف حقیقی دین را می‌توان به سه دسته معرفت‌گرا، عاطفه‌گرا و عمل‌گرا تقسیم کرد، مولر به عنوان نماینده گروه اول، دین را ایمانی مستقل از حس و عقل می‌داند که علی‌رغم آن‌ها بشر را به درک امر لایتناهی قادر می‌سازد. از دسته دوم شلایر ماخر، دین را به احساس وابستگی یا اتکای مطلق تعریف می‌کند و بالاخره عمل‌گرایان دین را در عمل یا مجموعه اعمال خاصی منحصر می‌کنند. (۳۷)

دین دارای کارکردهای بسیاری برای جوامع است که آدی (O'Daq) شش کارکرد دین را برای فرد و جامعه چنین بیان کرده است:

۱. دین برای انسان حمایت و تسلی به بار می‌آورد و از این طریق، ارزش‌ها و هدف‌های تثبیت شده را پشتیبانی می‌کند.
۲. دین از طریق آیین‌ها و مراسم، امنیت عاطفی و هویت و نقطه اتکای ثابتی در بحبوحه ناسازگاری‌های آراء و عقاید برای انسان به بار می‌آورد، این کارکرد به نظم اجتماعی استواری می‌بخشد و غالباً به حفظ وضع موجود کمک می‌کند.
۳. دین به هنجارها تقدس می‌بخشد و هدف‌های گروهی را بر فراز هدف‌های فردی قرار می‌دهد.
۴. دین معیارهایی را به عنوان مبنای انتقاد از الگوهای اجتماعی موجود فراهم می‌سازد.
۵. دین به انسان در شناخت خودش کمک می‌کند و موجب می‌شود که او احساس هویت کند.

۶. دین در فراگرد رشد انسان بسیار اهمیت دارد؛ زیرا به افراد در بحران‌های زندگی و مقاطع گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر کمک می‌کند و در نتیجه، بخشی از فراگرد اجتماعی شدن به شمار می‌آید. (۳۸)

دین و تربیت

ارتباط دین و تربیت از دیرباز مورد توجه بوده است و پیوسته آن دو همکاری‌های متقابل داشته‌اند، اما پس از عصر نوزایی که انسان بیش تر به علم روی آورد به دین و نقش آن کم توجهی شد.

در مورد ارتباط دین و تربیت، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است؛ برخی با جدایی کامل دین از تربیت و عدم‌کارایی و ثمر بخشی آن در این حوزه، هرگونه تأثیرپذیری نظام تعلیم و تربیت از

دین را امری کهنه، قدیمی، خرافی و متعلق به عصر کودکی بشر و مخالف با عقل و علم می‌دانند. آن‌ها چنین ادعا می‌کنند که امروزه بشر با تمسک به پیشرفت‌های عقل و شناخت دقیق تر خود، ظرفیت مناسب‌تری برای برنامه‌ریزی و پیشبرد امور مربوط به خویش دارد. در مقابل، برخی دیگر لزوم اعطای نقشی مناسب به دین و قبول تأثیرگذاری آن در نظام تعلیم و تربیت را پذیرفته‌اند، اما نحوه و میزان تأثیرگذاری و حضور دین در گستره تربیت انسان وابسته به نوع نگاه آن‌ها به انسان و دین است. (۳۹)

امروزه نظریه دوم مقبولیت بیش تری دارد؛ زیرا به طور محسوس آموزه‌های دینی در نظام تعلیم و تربیت انسان‌های متدین بسیار تأثیرگذار است. به عنوان مثال، بسیاری از آموزه‌های دین اسلام جنبه تربیتی دارد و وجود مقدس پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين  بهترین الگوهای تربیتی مسلمانان می‌باشند.

نقش تاریخی دین در تربیت انسان‌ها

در تاریخ اعصار قدیم هندوستان (دوره ودیک و آیین بودایی) مذهب اساس تربیت بوده است. در خلال این دوران‌ها مطالعه و تدریس کتاب‌های مذهبی به عنوان هدف اصلی محسوب می‌شده، مؤسسات آموزشی همان مؤسسات مذهبی بودند و رابطه بسیار قوی بین مذهب و تربیت برقرار بوده است. در کشورهای اروپایی نیز در این دوره (قرون وسطی) تربیت به میزان قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر و نفوذ مذهب قرار داشت، کودکان در این کشورها در صومعه‌ها و کلیساها آموزش می‌دیدند. (۴۰) با ورود اسلام در سرزمین حجاز، دین منشأ تحولات بسیاری در تربیت شد، اسلام مسلمانان را به فراگیری علوم تشویق نمود و مکارم اخلاقی را گسترش داد. امروزه نیز بشر در زمینه حیات فردی و اجتماعی خود (شیوه زندگی، تنظیم روابط خانوادگی و...) به آموزه‌های دینی نیاز دارد.

چالش‌های تربیت دینی

۱. مؤسسات مذهبی باید به تمامی جنبه‌های تربیتی شخصیت انسان توجه کنند؛ چرا که تربیت یک بعدی تعارضات و مشکلات بسیاری را به دنبال دارد. مثلاً، برخی مؤسسات دینی تنها برای احساسات مذهبی برنامه‌ریزی کرده و به جنبه‌های رشد عقلانی کم‌تر واکنش نشان می‌دهند.

۲. تربیت دینی می‌بایست به مشارکت بیش تر مردم در اجتماع منجر گردد؛ از این رو، گاهی برخورد متصدیان تربیت دینی (در اثر کم توجهی به پیامدهای برنامه‌های خود) موجب گوشه‌نشینی متربیان می‌شود.

۳. در تربیت دینی می‌بایست به نحوه ارتباط میان دین و دنیا توجه کرد، به گونه‌ای که تضاد میان آن دو تصور نگردد، بلکه

تلاش برای دنیا نیز با رعایت اهداف الهی امری دینی تلقی شود. ۴. معمولاً مؤسسات دینی کم تر به رشد جسمی کودکان توجه دارند، حال آن که اختلال در رشد جسمی مانع رشد امور معنوی می‌گردد.

۵. با توجه به زمینه‌های دین‌گریزی در عصر حاضر، لازم است مرتبان تربیت دینی، آموزه‌های دینی را با سهولت و آسان‌گیری بیان کنند و از هرگونه سخت‌گیری و ایجاد بدبینی اجتناب نمایند. ۶. دین مجموعه‌ای از عقاید و اعمال و اخلاقیات است؛ چنانچه تربیت دینی به برخی از ابعاد دین خلاصه گردد، مشکلاتی را به همراه خواهد داشت.

۷. در تربیت دینی باید از هرگونه افراط و تفریط خودداری شود و «اصل تعادل و اعتدال» همواره مدنظر باشد. تا اینجا چهار نهاد مهم اجتماعی همراه با ارتباط خاص آن‌ها با نظام تعلیم و تربیت بیان گردید، ولی از آن‌جا که محتوای نهادهای اجتماعی به واسطه فرهنگ مشخص می‌گردد، ضروری می‌نماید که در پایان، بحث مختصری پیرامون فرهنگ و ارتباط آن با نهاد تربیت انجام گیرد.

فرهنگ و تعلیم و تربیت

هر جامعه‌ای دارای فرهنگ خاص خود است و هیچ‌گاه نمی‌توان جامعه‌ای را بی فرهنگ تلقی کرد، حتی در جوامع بدوی نیز فرهنگ وجود داشته است، این‌که گاهی گفته می‌شود جامعه معینی بی فرهنگ است، از سر بی‌دقتی و تعبیری غیرعلمی است. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان تعاریف متعددی برای فرهنگ پرشمرده‌اند، به گونه‌ای که استخراج تعریف واحدی از مجموع آن‌ها

کار بسیار دشواری است، اما به طور کلی می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از شیوه‌های زندگی، ارزش‌ها، هنجارها، تجارب، علوم و تکنولوژی و آداب و رسوم دانست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است.

در فرهنگ علوم اجتماعی برای فرهنگ شش دسته تعریف یا گرایش‌های متفاوت (۱. تشریحی شمارشی ۲. تاریخی ۳. هنجاری ۴. روان‌شناختی ۵. ساختاری ۶. تکوینی) ذکر شده است. (۴۱)

کرویر و کلوکون ترکیبی از تعاریف را ارائه می‌دهند که در بردارنده عناصری است که به طور قطع مورد قبول اکثر دانشمندان علوم اجتماعی

معاصر قرار گرفته است: «فرهنگ شامل الگوهای است آشکار و ناآشکار از رفتار و برای رفتار که به واسطه نمادها حاصل می‌شود و انتقال می‌یابد؛ نمادهایی که دستاوردهای متمایز گروه‌های انسانی و از جمله تجسم‌های آن‌ها را در کار ساخت‌ها تشکیل می‌دهند، هسته اصلی فرهنگ شامل عقاید سنتی (یعنی نشأت گرفته و انتخاب شده در سیر تاریخ) و به خصوص ارزش‌های وابسته به آن‌هاست، نظام‌های فرهنگ را می‌توان از سوئی، فرآورده‌های عمل و از سوی دیگر، مشروط‌کننده عناصر عمل بعدی تلقی کرد.» (۴۲)

نسبیت فرهنگی

داوری درباره معنی و ارزش هر عنصر فرهنگی را باید در خصوص زمینه فرهنگی آن انجام داد. شاید یک عنصر فرهنگی که برای ثبات یک جامعه زیان‌بار است برای ثبات جامعه دیگر ضروری و حیاتی باشد، ارزش هر رسم بسته به سهمی است که در فرهنگ مربوط به خود دارد. (۴۳)

تأخر و واپسماندگی فرهنگی

هر فرهنگی از عناصر مادی و غیر مادی تشکیل شده است. معمولاً تغییر و دگرگونی در حیطه مادی فرهنگی سریع تر رخ می‌دهد، در حالی که ارزش‌ها، باورها و هنجارها دیر تر تغییر می‌یابد و مقاومت از خود نشان می‌دهد، در این صورت، تأخر فرهنگی اتفاق می‌افتد. البته گاهی برخی ابعاد جامعه توسعه می‌یابد و ابعاد دیگر آن مورد غفلت قرار می‌گیرد، در این صورت نیز تأخر فرهنگی رخ می‌دهد.

فرهنگ‌پذیری

گاه اتفاق می‌افتد که یک عنصر فرهنگی از فرهنگ دیگر گرفته می‌شود، این جریان و فرایند فرهنگ‌پذیری نامیده می‌شود. در چنین وضعیتی فرهنگ‌هایی که با یکدیگر تماس مستقیم دارند هر دو دچار دگرگونی می‌گردند. در عین حال، این دگرگونی ممکن است در یک فرهنگ بسیار عمیق تر از فرهنگ دیگر باشد. (۴۴)

رابطه فرهنگ و تعلیم و

تربیت

سی‌سینسکی رئیس گروه مطالعات اجتماعی و برنامه‌ریزی در مؤسسه فلسفه آکادمی علوم لهستان، طی مقاله‌ای تحت



والدین از همان آغاز رشد کودک،

با ارائه الگوی

رفتاری مناسب و جذاب به

بهترین وجه می‌توانند

هنجارهای دینی

همانند نماز و عفاف و نیز

صداقت، نظم، پشتکاری و... را به

فرزندان خویش آموزش دهند؛



عنوان «هدف‌های آموزش و ارزش‌های فرهنگی» چنین می‌گوید: آموزش و پرورش در اصل دارای سه جنبه است: ۱. آماده‌سازی فرد برای کار؛ ۲. آماده‌سازی فرد برای ایفای نقش هم‌وطن؛ ۳. پرورش استعداد‌های فرد به عنوان یک انسان. هر یک از این سه هدف با پیوندهای خاصی به فرهنگ مربوط می‌شود. (۴۵)

بر این اساس، می‌بایست سیاست‌های فرهنگی را به گونه‌ای تنظیم کرد تا فرد تربیت شده بتواند نقشی که جامعه به عنوان شهروند از او انتظار دارد به خوبی ایفا نماید. فرهنگ و ارزش‌های آن در میزان و نوع شکوفایی استعداد‌های آدمی نقش بسزایی دارد؛ فرهنگی که بیش تر جنبه عقلانی را ترویج می‌کند، فرد را به سوی جنبه‌های فکری سوق خواهد داد و فرهنگی که بیش تر اندیشه‌های مبارزاتی با استبداد و استثمار را ترویج می‌نماید، محصول آن تربیت مجاهدان دشمن‌ستیز خواهد بود.

از سوی دیگر، فرهنگ در کیفیت ظهور و بروز شخصیت نیز مؤثر می‌باشد؛ معلومات مربوط به انگیزه و عوامل فرهنگی آن، معلومات مربوط به هیجان‌ها و شیوه‌های ابراز آن‌ها و معلومات مربوط به تفاوت‌های میان طبقات آموزش و پرورش را بهتر روشن می‌کند. (۴۶)

فرهنگ یاداش‌دهی در مدارس به گونه‌ای است که معمولاً به حفظ مطالب اهمیت داده می‌شود و کسی که از محفوظات بیش تری برخوردار باشد حق ورود در رتبه‌های بالاتر را خواهد داشت، در صورتی که قدرت فهم و درک عمق مطلب بیش از حفظ تأثیر دارد. از سوی دیگر، به دروس رسمی بیش تر اهمیت داده می‌شود تا به نظم و یادگیری روش زندگی و جامعه پذیری.

یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: «آن اندازه‌ای که برای نمره ریاضیات و دروس علمی دقت می‌شود برای نمره انضباط دانش‌آموزی دقت نمی‌شود.» (۴۷)

در آموزش و پرورش ما هنوز آموزش حرف اول و آخر را می‌زند و کار جدی برای پرورش استعداد‌های گوناگون و تهذیب اخلاقی فرزندان این مرز و بوم صورت نپذیرفته است! ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- امان الله قرایی مقدم، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، کتابخانه فروردین، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۴
- ۲- امیل دورکیم، تربیت و جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۶، ص ۵۵
- ۳- یعنی اموری که مورد علاقه طفل قرار می‌گیرد و جنبه آنتی دارد و طفل به اموری که مربوط به آینده می‌شود، توجهی ندارد و تنها به آنچه مربوط به حال حاضر است علاقه نشان می‌دهد.
- ۴- علی شریعتمداری، اصول تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۹، ص ۲۸-۳۰
- ۵- جولیس گولد و ویلیام کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، ویراستار محمد جواد زاهدی مازندرانی، مازیار، ص ۲۸۷
- ۶- عسمدالحسین نسبک‌گهر، مبانی جامعه‌شناسی، رایزن، ج

- چهارم، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰
- ۷- ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، نشر سفیر، بهار ۱۳۷۳، ص ۱۴۰
- ۸- علی علاقه‌بند، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، بعثت، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۱۲۸
- ۹- ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۶۴
- ۱۰- علی علاقه‌بند، پیشین، ص ۱۲۹
- ۱۱- جورج ریترز، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات اعلی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۴، ص ۲۸۱-۲۸۲
- ۱۲ و ۱۳- علی علاقه‌بند، پیشین، ص ۱۳۱
- ۱۴ و ۱۵- بروس کونن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه فاضل توسلی، سمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۱ / ۱۵۱-۱۵۳
- ۱۶- آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۴۱۵
- ۱۸- بروس کونن، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴
- ۱۹- آنتونی گیدنز، پیشین، ص ۴۱۵
- ۲۰- امان الله قرایی مقدم، پیشین، ص ۷۹
- ۲۱- نعمت الله تقوی، جامعه‌شناسی خانواده، دانشگاه پیام نور، چاپ دوم، فروردین ۱۳۷۶، ص ۶۵
- ۲۲- الی ۲۴- ایور موریش، درآمدی بر جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت، ترجمه غلامعلی سرمد، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۷۷ / ص ۱۸۰ / ص ۱۷۸
- ۲۵- بل سامونلسن، اقتصاد، ترجمه حسین پیرنیا، ج ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، ص ۶
- ۲۶- علی علاقه‌بند، پیشین، ص ۱۳۸
- ۲۷- امان الله قرایی مقدم، پیشین، ص ۱۴۸
- ۲۸- جولیس گولد و ویلیام کولب، پیشین، ص ۳۶۵
- ۲۹- بروس کونن، پیشین، ص ۳۹۱
- ۳۰- الی ۳۲- امیل دورکیم، پیشین، ص ۵۵ / ص ۵۶
- ۳۳- جلال‌الدین روسی، مثنوی معنوی، دفتر اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۷۴-۱۷۵
- ۳۴- نویسنده: محمود رجیبی، «آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۱۹، سال پنجم، تابستان ۱۳۷۸، ص ۲۸.
- ۳۵- محمدتقی مصباح بزدی، آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۲۸
- ۳۶- ابوالقاسم فنایی، درآمدی بر فلسفه دین و کلام جدید، معاونت امور اسناد و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۹ / ص ۱۱۰-۱۱۱
- ۳۸- ملکم هیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، نیان، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱-۲۱۱
- ۳۹ و ۴۰- مجله حوزه و دانشگاه، ش ۱۹، ص ۱۸ / ص ۱۹
- ۴۱ و ۴۲- جولیس گولد و ویلیام کولب، پیشین، ص ۶۳۱ / ص ۶۳۰
- ۴۳ و ۴۴- عبدالحسین نسبک‌گهر، پیشین، ص ۶۶-۶۷ / ص ۶۹
- ۴۵- محمدرسول گلشنی فومنی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، نشر شیفته، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۵۳-۵۴
- ۴۶- امان‌الله قرایی مقدم، پیشین، ص ۲۱۲
- ۴۷- احمد بهشتی، تربیت کودک در جهان امروز، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴